

بازیهایی دشوار و پیچیده با واژه‌ها

برخی از افراد جامعه هستند که در صحبت و نیشته های خود، از واژه هایی از جمله، «دمکراسی» «محافظه کاری»، «لیبرالیسم»، «مارکسیسم»، «سوسیالیسم»، «آنارشیزم»، «فاشیزم» و ... زیاد استفاده می کنند. این افراد را می توان به چند گروه تقسیم کرد؛ گروه اول کارشناسان مسایل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ... هستند که با آگاهی کامل از



معنای این واژه ها، سخن می گویند. گروه دوم افرادی هستند که کم و بیش می توانند در حالت کلی، معنای این واژه ها را تشخیص دهند اما نمی توانند اصول و ایدئولوژی های هر یک از مکاتب بالا را ذکر کنند. گروه سوم نیز هستند که هر چند با معنای واژه های بالا، ناآشنا بوده، اما فکر می کنند که با به کاربردن این واژه ها در جملات خود، انسان متمدن و بافکری به نظر خواهند آمد و زمانی که طرف مقابل این اشخاص نیز از معنای این واژه ها کاملاً بی اطلاع باشد، این گروه سعی می کنند تمام این واژه ها را در جملات خود به کار برنند، حتی خود را پیرو یکی از مکاتب بالا معرفی می کنند و از این طریق سعی دارند خود را انسانی مدرن و بافکر

و اندیشه سیاسی نشان دهند. در این نوشتار سعی داریم، در حد بضاعت خویش به معنای واژه هایی که ذکر شد، اشاره ای کوتاه داشته باشیم و از اصول و ایدئولوژی های هر یک از مکاتب سیاسی بالا سخن بگویم. تا ناآگاهانه این واژه ها را به کار نبریم و خود را پیرو مکاتبی که نمی شناسیم، قرار ندهیم.

دمکراسی

دمکراسی یعنی تامین حقوق اجتماعی مساوی برای همه افراد جامعه. قانون اساسی دمکراتیک یعنی سند تضمین این حقوق مساوی. این حقوق شامل حقوق طبیعی و فردی انسان ها می شود و همه حقوق اجتماعی و سیاسی مربوط به روابط بین افراد جامعه و شرکت افراد در اداره امور جامعه منتج از همین تضمین حقوق مساوی است. به این ترتیب، همه افراد جامعه، صرف نظر از خواسته ها و تمایلات و میزان تحصیلات و آگاهی سیاسی در امر اداره سیاسی جامعه به میزان مساوی فرصت مشارکت می یابند. دمکراسی یک سمت گیری سیاسی نیست. بلکه دمکراسی چارچوبی است برای فعالیت سیاسی همه افراد جامعه. طبیعی است که همه افراد جامعه به یکسان نمی اندیشند و نتیجه دمکراسی این است که برآیند نظرات همه مردم، و نه نظرگاه و دیدگاه یک گروه، بر اداره جامعه حاکم است. اکثریت اعمال نفوذ بیشتری پیدا می کند، اما اقلیت حذف نمی شود و به سهم خود تاثیرگذار است. دمکراسی زمینه فعالیت سیاسی همه افراد

جامعه را - از راست افراطی تا میانه و تا چپ افراطی - تامین می کند و آزادی فعالیت آنها را به شکل مسالمت آمیز تضمین می کند. این که یک گروه از روشنفکران - حتی با شریف ترین آرمان های سیاسی - سعی کنند که سمت گیری سیاسی جامعه را تعیین کنند، نفي ديمقراسي است و از نظر همه هواداران ديمقراسي محکوم است. اولین مسئله در تحکیم ساختار ديمقراسي پویائی و انعطاف پذیری قوانین اجتماعی با مرور زمان و رشد جمعیت و تغییر خواسته ها و جابجایی نسل هاست. قوانین جامعه نباید به آسانی تغییر پذیر باشند تا ثبات جامعه متزلزل نشود و امنیت اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی بطور نسبی تامین شود. در عین حال قوانین و ساختار اجتماعی باید به حد لازم و کافی انعطاف پذیر باشد چنانچه امکان انعکاس خواسته های مردم را داشته باشد و بتواند براساس نیازهای مردم و شرایط عینی و ذهنی آنها تغییر و تکامل پذیرد. به این جهت نمایندگان مردم می توانند قانون وضع کنند و حد نصاب معینی از مردم نیز می توانند وضع یا تغییر قانونی را پیشنهاد کنند. آنچه در ديمقراسي غیرقابل تغییر است حفظ و تامین حقوق و آزادیهای فردی مثل حق زندگی، آزادی وجدان، آزادی بیان، و امثال آن است. بعلاوه، حقوق و آزادی های اجتماعی که از برآیند آزادیهای افراد حاصل می شود مثل آزادی اجتماعات، آزادی مطبوعات و امثال آن نیز تضمین شده و غیر قابل تغییر است. آنچه قابل دستکاری است، قوانین مربوط به روابط اجتماعی افراد و شیوه اداره امور جامعه در حیطه اقتصادی و سیاسی و غیره می باشد. البته آزادی های فردی نیز آنجایی که به روابط اجتماعی گره می خورد، قابل بحث و تامل است مثل آزادی انتخاب مرگ (خودکشی به دستیاری پزشکی) و حق سقط جنین که از بدیهیات نیست و قابل بحث است. مسئله دوم در تداوم ساختار ديمقراسي حفظ و تامین حق نظارت مردم بر کم و کیف اداره امور جامعه در همه جوانب و کنترل مردم بر همه نهادها - از نمایندگان مستقیم آنها گرفته تا اجزاء نهادهای اجرایی و قضایی - است. نظارت و کنترل مردم می تواند مستقیم یا غیرمستقیم باشد و مردم و نمایندگان مردم حق بازرسی و استیضاح هر نهاد و مقام دولتی را دارند. نظارت مستمر بر کار نهادهای اداره جامعه توسط مردم لازم است تا مردم بدانند که هر نهاد دولتی کار خودش را انجام می دهد و اختیاراتی و رای آنچه که برای انجام وظایف قانونی خودش لازم است، ندارد. بعلاوه، مردم باید نظارت داشته باشند بر اینکه آیا هر نهاد دولتی از اختیارات قانونی خودش حداکثر استفاده را برای انجام وظایفش می کند و کار خود را به درستی انجام می دهد و نیز در امور سایر نهادها دخالت نمی کند. به عبارت دیگر، ساختار نهادها به دیکته قانون، به علاوه ی نظارت مردم، شرایط لازم و کافی را برای "بازرسی و موازنه" سه قوه مقننه، قضائیه و مجریه در جامعه ایجاد می کند. حاصل این است که شفافیت سیاسی و امکان بازرسی همه نهادهای اداره جامعه توسط مردم حاصل شود و توازن قدرت چنان باشد که هیچ نهاد یا شخصی نتواند به تنهایی، و بدون خواست مردم، در جهت اداره امور جامعه تغییراساسی ایجاد کند. یکی از مشکلات عمده در راه استقرار ديمقراسي عدم امکان عملی مشارکت فعال همه مردم در اداره امور جامعه است. به این دلیل است که عملاً اداره سیاسی جامعه، حتی در جامعه ای ديمقراطیک مثل آمریکا، به دست اقلیتی صورت می گیرد که یا از نظر سیاسی و یا اقتصادی از نخبگان جامعه هستند. بنابراین می توان ادعا کرد که چنین ديمقراسي در واقع ديمقراسي نیست و ديمقراسي بدون "عدالت اجتماعی" فقط ديمقراسي لیبرال است و مفهوم واقعی ديمقراسي را به معنای مشارکت آگاهانه و فعال مردم نمی تواند در جامعه پیاده کند. از این رو چپ بطور سنتی بر آن است که ديمقراسي بدون تامین امکانات عملی برای مشارکت فعال و آگاهانه عموم مردم، از طریق ارتقاء سطح عمومی زندگی و بالا بردن سطح آگاهی عمومی و غیره، امکان پذیر

نیست. چپ سنتی بر آن بوده است که روشنفکران باید هم و غم خود را مصروف استقرار "عدالت اجتماعی" کنند و تمرکز روی دموکراسی به عنوان یک هدف فقط مسیر رسیدن به دموکراسی واقعی را طولانی تر می کند. آقای فریبرز رئیس دانا** در مصاحبه با اخبار روزچنین می گویند. "یکی از بحث‌هایی که ماهیت اتحاد را روشن میکند، برداشت و تعریفی است که از دموکراسی داریم. دموکراسی لیبرال با دموکراسی مشارکتی متفاوت است. دموکراسی لیبرال بر توزیع درآمد اصراری ندارد. دموکراسی لیبرال ساختار موجود مالکیت و بنابر این ساختار موجود قدرت را در واقع دست نخورده می‌خواهد. دموکراسی لیبرال سطحی است، به عمق مسائل اقتصادی مثل ساختار قدرت و تملک و در اختیار داشتن منابع اقتصاد ملی توجهی نمی کند. در حالیکه دموکراسی مشارکتی به نهادهای مدنی وابسته است و بخشی از این نهادهای مدنی متعلق به زحمتکشان است و با توزیع در آمد کار دارد. مسئله اصلیش این است تا زمانی که این توزیع درآمدها عادلانه نشود بخش زیادی از جامعه به حداقل اجتماعی دست پیدا نمی کنند و آدمی که به حداقل های اقتصادی دست پیدا نکند، انسان آزاد نیست و انسانی که آزاد نیست، نمیتواند دموکراسی بنا کند." این گفته انواع دموکراسی را تعریف میکند. اما دموکراسی به معنای مشارکت همه مردم در اداره جامعه یک تعریف بیشتر ندارد و یک واقعیت بیشتر ندارد. شاید جزئیات مربوط به نحوه شرکت مردم در جوامع دموکراتیک گوناگون تفاوت داشته باشد، اما ماهیت تضمین امکان مشارکت همه مردم در سیاست اداره کشور و در همه جوانب امور یکی است. آن چه در اینجا منظور دکتر فریبرز رئیس دانا است، سمت گیری حرکت جامعه است که عملاً توسط نیروهای سیاسی تعریف می شود. استقرار دموکراسی به همه نیروهای سیاسی و روشنفکران فرصت آن را خواهد داد که با وسواس نیروهای متحد سیاسی خود را برای توجه به عمق مسائل اقتصادی انتخاب کنند. اما برای حضور دموکراسی نمی توان نیرویی را - حتی حزب اللهی ها را- از صحنه مشارکت سیاسی حذف کرد. البته من با ایشان موافق هستم که ثروت های ملی و منابع کشور متعلق به همه مردم هستند و باید ملی باقی بمانند و منافات این امر با مشارکت مساوی همه مردم و استقرار دموکراسی لیبرالی روشن نیست. توزیع عادلانه درآمدها مسئله ای است که حاصل فعالیت سیاسی در شرایط دموکراتیک است و حاصل مستقیم استقرار دموکراسی نیست. شاید نگرانی واقعی ایشان از نیرو یافتن چنان نیروهای سیاسی لیبرال در چارچوب دموکراسی است. لازم به نظر می رسد که ایشان نظرات خود را مشخص تر بیان کنند. "دموکراسی اشتراکی" که منظور نظر آقای رئیس دانا است، همان عدالت اجتماعی است که تحقق خواسته های عموم مردم از نظر امکانات رفاهی و بهداشتی و فرهنگی است و در نتیجه تلاش سیاسی در چارچوب دموکراسی قابل تحقق است. اما تجربه شوروی و بلوک شرق به ما نشان می دهد که عکس آن درست نیست و با تلاش برای استقرار عدالت اجتماعی و انکار اهمیت دموکراسی فقط و فقط می توان از هر دو هدف دموکراسی و عدالت اجتماعی دور شد. از آن جایی که دموکراسی احترام به خواسته های همه مردم است، وقتی که تحقق بیابد آنگاه جامعه دموکراتیک راه خودش را به سوی عدالت اجتماعی می گشاید. آیا واقعا جامعه دموکراتیک می تواند راه خودش را به سوی عدالت اجتماعی بگشاید؟ برای آنان که به دموکراسی ایمان دارند، پاسخ مثبت است. اگر اعتقاد به عدالت اجتماعی به منظور بهبود وضعیت اجتماعی و اقتصادی عامه مردم است، باید دانست که چنین بهروزی اجتماعی خواسته طبیعی اکثریت مردم است. پس با تضمین امکان مشارکت عامه مردم در امور سیاسی کشور جامعه عملاً به سوی بهروزی اجتماعی حرکت خواهد کرد. در تلاش برای استقرار دموکراسی، باید این نکته را در نظر داشته باشیم که دموکراسی مقطعی نیست و با یک همه پرسی تضمین و تثبیت نمی

شود. دموکراسی تضمین دخالت همه جانبه مردم در روند اداره امور کشور است و البته یک شبه تحقق پیدا نمی کند، و عدالت اجتماعی هم یک شبه بر پا نمی شود. حداکثر خواسته واقع بینانه ما در مقطع فعلی می تواند آغاز مشارکت همه جانبه مردم در حکومت کشور باشد. یک نیروی سیاسی می تواند در اتحاد خویش با نیروهای سیاسی دیگر هرگونه شرط و شروطی را به هر دلیلی قید کند. اما وقتی که صحبت از دموکراسی و اتحاد برای استقرار دموکراسی می شود، چنین اتحادی نمی تواند تابع سمت گیری سیاسی هیچ یک از مولفه های اتحاد باشد. دموکراسی نباید فدای تلاش برای استقرار عدالت اجتماعی شود. نیروهای سیاسی می توانند بر اساس مواضع سیاسی خود برای افزایش نیروی سیاسی یا کسب قدرت با هم ائتلاف کنند. اما چنین ائتلافی برای استقرار دموکراسی فقط و فقط می تواند برای مقابله با استبداد و افزایش نیروی دموکراسی خواهان باشد، نه سمت گیری سیاسی جامعه پس از افول استبداد. البته چنین ائتلاف هایی در شکل گیری نظرات مردم موثر است و در جلب آراء آنان در مرحله بعد از افول استبداد کمک می کند. یعنی که ائتلاف نیروهای سیاسی بطور غیرمستقیم در سمت گیری سیاسی جامعه موثر است. اما وقتی که صحبت از دموکراسی است، هدف مشارکت دادن همه مردم با هر اعتقاد سیاسی به شرکت در اداره جامعه است. ایمان به دموکراسی ایمان به توانایی خرد جمعی است. اگر قانون اساسی به اندازه کافی دموکراتیک باشد، و نیز انعطاف پذیری برای دموکراتیک ماندن در طول زمان هم داشته باشد، روشنفکران و فعالان سیاسی می توانند در چارچوب چنین دموکراسی همه تلاش خود را صرف سمت گیری حرکت سیاسی جامعه به سوی عدالت اجتماعی کنند. اما اگر از اول شرط استقرار دموکراسی را سمت گیری سیاسی جامعه تعیین کنیم، از همان ابتدا مهر باطل را بر دموکراسی زده ایم. سمت گیری سیاسی جامعه را باید همه مردم با هم انتخاب کنند، حتی اگر باز هم تصمیم بگیرند که جمهوری اسلامی را انتخاب کنند. دموکراسی یعنی اداره جامعه به وسیله همه مردم، و نه اداره جامعه حتی به وسیله بهترین و انساندوست ترین نخبه های سیاسی جامعه.

باید به توانایی های خرد جمعی ایمان بیاوریم و اطمینان داشته باشیم که مردم وقتی که میدان پیدا کنند، راه خودشان را پیدا خواهند کرد و به دموکراسی در عمل خواهند رسید و کم کم کشور را بسوی استقرار عدالت اجتماعی سوق خواهند داد.

محافظه کاری

این مکتب بر قداست سنتها، مالکیت، خانواده، مذهب، دولت و دیگر نهادهای جاافتاده و قدیمی تاکید دارد و با هر گونه طرح و اندیشه خیالی و انقلابی برای ایجاد دگرگونی های عمیق در آنها مخالفت می کند.

پیروان این مکتب (محافظه کاران) از آغاز با اندیشه های اصلی تجدد غربی یعنی فردگرایی، آزادی، برابری، عقل گرایی و جدایی دین از سیاست و دولت مخالفت می ورزیدند و از حفظ سلسله مراتب و امتیازات سنتی دفاع می کردند.

پیروان مکتب محافظه کاری بر دفاع از مذهب و ضرورت پاسداری از سنتها و سلسله مراتب اقتدار تاکید دارند. همچنین محافظه کاران مالکیت را همچون خانواده و مذهب نهادی مقدس می شمارند. محافظه کاران قدیم بویژه مالکیت ارضی را مقدس می شمردند و مالکیت تجاری و صنعتی را خوش نمی داشتند، اما محافظه کاران جدید امروزه مدافع بازار آزاد و انواع مالکیت خصوصی هستند.

از نظر محافظه کاران نابرابریهای اجتماعی و اقتصادی، پدیده ای طبیعی است و هر کوششی برای از میان برداشتن

آنها از طریق سیاسی به شکست می انجامد. محافظه کاران همچنین نگرش پدرسالارانه به اجتماع و سیاست داشته اند و در نگرش پدرسالارانه آنها مصلحت کل جامعه و دولت در نظر گرفته می شود. چون انسان ها به یک میزان خردمند نیستند و تفاوت میان آنها طبیعی است و برگزیدگان باید عموم مردم را ارشاد و هدایت کنند.

حال اگر بخواهیم به یک جمع بندی در مورد اصول محافظه کاری اشاره داشته باشیم، به طور خلاصه می توان گفت که محافظه کاران از رسوم و سنت ها و سلسه مراتب اجتماعی، اعمال کنترل مذهب بر جامعه و دولت، فضایل و اخلاق سنتی، پدرسالاری اجتماعی و سیاسی و نخبه گرایی دفاع می کنند.

نکته ای که ذکر آن در اینجا مهم به نظر می آید، این است که محافظه کاری در ضدیت با مکتب لیبرالیسم پدیدار شد، بنابراین در ادامه به مکتب لیبرالیسم می پردازیم.

لیبرالیسم

مفهوم اصلی مکتب لیبرالیسم، آزادی شهروندان در سایه حکومت محدود به قانون است و هدف اصلی این مکتب از آغاز پیدایش، مبارزه با قدرت مطلقه و خودکامه و خودسر بوده است. لیبرالیسم خواهان تامین و رعایت حقوق برابر برای همه شهروندان قطع نظر از مذهب، قومیت، نژاد، طبقه، جنسیت و غیره بوده است. در مکتب لیبرالیسم همگان در برابر قانون برابرند و حقوق اساسی شهروندان از دیدگاه این مکتب، آزادی عقیده و اندیشه، آزادی بیان، آزادی اجتماع، آزادی یا حق مالکیت، آزادی مشارکت در حیات سیاسی اعم از رای دادن و کسب منصب و ... است.

مکتب لیبرالیسم برای آنکه به اهدافی که برشمردیم، نایل شود، اصول و عناصری را برای خود تعریف کرده است؛

۱- اصل اساسی لیبرالیسم، «حکومت محدود و مشروط از طریق تجزیه و تفکیک قوا» است و این مکتب به حکومت محدود و مشروط از طریق تجزیه و تفکیک قوا برای حفظ آزادی تاکید دارد.

۲- مکتب لیبرالیسم برای آنکه به اصل اساسی خویش (حکومت محدود و مشروط از طریق تجزیه و تفکیک قوا) نایل شود، بر «تکثر گروههای جامعه مدنی» تاکید دارد. از نظر لیبرالیسم زمانی که تکثر گروههای جامعه مدنی را در عرصه سیاست و قدرت شاهد باشیم، آنگاه به واسطه رقابت میان آنها، حکومت یکپارچه و استبدادی از جانب هر یک از آنها بر ضد دیگران تشکیل نخواهد شد.

۳- از اصول دیگر لیبرالیسم، نظارت مردم بر حکام و اعمال و سیاست های ایشان است. لیبرالیسم به حکومت به عنوان یک شر اجتناب ناپذیر می نگرد و عقیده دارد که سیاستمداران از کاربرد خودسرانه قدرت در جهت منافع خصوصی خویش ابایی ندارند، پس باید بر اعمال آنها نظارت کرد.

۴- لیبرالیسم بر اولویت آزادی نسبت به برابری و عدالت اجتماعی تاکید دارد؛ یعنی آزادی را هدف اصلی و برابر و عدالت را وسیله دستیابی به آن هدف می داند. به بیان دیگر نمی توان به بهانه برابری و عدالت، آزادی های اصلی را از بین برد و یا محدود کرد.

۵- لیبرالیسم همواره میان حوزه های عمومی و خصوصی تمایز قایل است و حوزه خصوصی را محترم و مقدس و مضمون از دخالت قدرت سیاسی می داند.

۶- لیبرالیسم نه تنها نسبت به عقاید دینی، بلکه نسبت به عقاید سیاسی دیگران نیز تساهل دارد.

۷- لیبرالیسم عقیده دارد که باید در مقابل قدرت، مقاومت کرد. به نظر لاک بزرگ مدافع لیبرالیسم، وقتی حکام بدون داشتن حق، اعمال قدرت کنند خود را در حالت جنگ با مردم قرار می دهند، بنابراین مردم حق مقاومت و شورش در برابر قدرتمندان را دارند.

۸- مکتب لیبرالیسم، «مالکیت خصوصی» را یکی از ابزارهای اصلی حفظ و استمرار آزادی سیاسی دانسته و بر حفظ حق مالکیت خصوصی تاکید دارد.

مارکسیسم

کارل مارکس، پایه گذار مکتب مارکسیسم است. وی از لحاظ فکری تحت تاثیر فلسفه ایده آلیستی آلمان، سوسیالیسم فرانسوی و علم اقتصاد سیاسی انگلیسی قرار داشت. کارل مارکس فیلسوف، جامعه شناس، اقتصاددان، و مبارز و فعال سیاسی کمونیست آلمانی تئوریسین سوسیالیسم علمی و مکتب مارکسیسم بود. وی به همراه دوست و همکار خود فردریش انگلس با الهام از کمون پاریس و انقلاب صنعتی و تحولاتی که این انقلاب در اروپا گذاشته بود برخلاف تمامی فلاسفه پیش از خود که به تفسیر جهان می پرداختند درصدد تغییر آن برآمد. وی به همراه انگلس «مانیفست کمونیست» را به رشته تحریر در آورد و با شعار «کارگران جهان متحد شوید!» درصدد ایجاد اتحاد میان کارگران بر علیه سلطه سرمایه‌داری برآمد. مارکس بخشی از اندیشه خود را از دیگر فیلسوف آلمانی یعنی هگل وام گرفته بود و در واقع دیالکتیک (جدل) خودش را بر پایه آنچه هگل پیش از او گفته بود برقرار کرد و مادی‌گرایی جدلی (ماتریالیسم دیالکتیک) را پایگذار شد. به زعم عده‌ای، مارکس با تحلیل طبقاتی تاریخ در پی آن بود که فروپاشی حتمی سرمایه‌داری را ثابت کند و فرارسیدن سوسیالیسم را ناگزیر نشان دهد.

در نظر مارکس، دین از اهمیت ثانوی برخوردار است؛ زیرا ایدئولوژی رو بناست و در مکتب مارکسیسم، همه چیز بر اساس وضع اقتصادی شکل می‌گیرد و عامل تحرک همه چیز وضعیت اقتصادی است. عامل تحرک وضع اقتصادی نیز ابزار تولید است، به گونه‌ای که حتی فکر و مذهب انسان نیز تابع و معلول وضع اقتصادی جامعه می‌باشد. در نظر مارکس، ایدئولوژی و مذهب تصور یا آگاهی دروغینی است که طبقه حاکم به دلیل منافع خود از واقعیت‌ها دارد. مارکس علت اساسی پیدایش دین را وضع اقتصادی جامعه می‌داند و بدین ترتیب، اساسا آن را ساخته دست بشر می‌داند. در تحلیل نهایی مارکس، دین اساسا هم محصول از خودبیگانگی و هم بیانگر منافع طبقاتی است. دین هم ابزار فریبکاری و ستمگری به طبقه‌زیردست جامعه است و هم بیانگر اعتراض علیه ستمگری می‌باشد و نیز نوعی تسلیم و مایه تسلی در برابر ستمگری است.

سوسیالیسم

سوسیالیسم اندیشه‌ای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است که هدف آن لغو مالکیت خصوصی ابزارهای تولید و برقراری مالکیت اجتماعی بر ابزارهای تولید است. این «مالکیت اجتماعی» ممکن است مستقیم باشد، مانند مالکیت و اداره صنایع توسط شوراهای کارگری، یا غیر مستقیم باشد، از طریق مالکیت و اداره دولتی صنایع. اگر چه اندیشه‌های مبتنی بر لغو مالکیت خصوصی پیشینه زیادی در تاریخ دارد ولی جنبش سوسیالیستی بیشتر پس از شکل‌گیری جنبش کارگری در قرن نوزدهم میلادی اهمیت سیاسی پیدا کرد. در آن قرن حزب‌های گوناگون که خود را

سوسیالیست، سوسیال دموکرات و کمونیست می‌نامیدند با هدف لغو مالکیت خصوصی در اروپا و آمریکا شکل گرفت. پیروزی شاخه بلشویک حزب سوسیال دموکرات روسیه در انقلاب اکتبر روسیه موجب انشعابی بزرگ در جنبش سوسیالیستی جهان شد و حزب‌هایی که با روش بلشویک‌ها موافق نبودند (اغلب با نام حزب سوسیال دموکرات) مدافع حقوق کارگران شدند در حالی که با روش حکومت شوروی مخالفت می‌کردند. برگزاری تظاهرات و راهپیمایی اول ماه مه در دفاع از حقوق کارگران از فعالیت‌های همیشگی حزب‌های سوسیالیست در بیشتر کشورهای جهان است. «سوسیالیسم» ها در یک ایده اصلی اتفاق نظر داشتند: تمرکز مالکیت و کنترل ابزار تولید. در نظر سوسیالیست ها مالکیت متمرکز، کارآمدتر و یا اخلاقی تر شمرده می شود و سوسیالیست ها همگی توافق دارند که کاپیتالیسم (بازار آزاد مطلوب محافظه کاران یا لیبرال ها) اخلاقاً نادرست و لذا از لحاظ سیاسی ناقص است. برخی سوسیالیست های دارای گرایش مارکسیستی (یعنی واجد نگرش «تاریخی نگر») نیز می گویند که سوسیالیسم دوران پایانی تاریخی است که در آن کاپیتالیسم مغلوب می شود و زمینه پیدایش کمونیسم فراهم می آید.

آنارشیسم

آنارشی مشتق از واژه ی یونانی anarkos به معنای «بدون رئیس» است. در زبان سیاسی آنارشیسم به معنای نظامی اجتماعی و سیاسی بدون دولت، یا به طور کلی جامعه ای فاقد هرگونه ساختار طبقاتی یا حکومتی است. رویکرد عام آنارشیست ها تأکید بر این نکته است که می توان بدون ساختارهای مقیدکننده یا محدودیت زا زندگی نیکی داشت. هر سازمان یا اخلاقیاتی که با آزادی انتخاب شیوه زندگی در تعارض باشد، باید مورد حمله، انتقاد و نفی قرار گیرد. پس مسئله مهم آنارشیست ها تعریف موانع و ساختارهای مصنوعی و تمایز دادن آنها از ساختارهای طبیعی یا فعالیت های اختیاری است.

از متقدمان و نامدارترین آنارشیست ها می توان، زنون فیلسوف یونانی، بنله و فنلون فرانسوی، لئوتولستوی نویسنده روسی، باکونین، رهبر آنارشیست کمونیستی و انقلابی روسیه و گدوین را نام برد. آنارشیست ها نسبت به نهاد دولت و قدرت دولتی بدبین بوده و هر گونه موسسه مبتنی بر زور و اجبار را عامل تباهی زندگی اخلاقی و اجتماعی انسان قلمداد کرده اند. آنارشیستها با حکومت مبتنی بر زور مخالفت ورزیده اند، اما هرگز خواستار از میان برداشتن نهاد حکومت به طور کلی نبوده اند. آنارشیستها دولتهای فعلی را به عنوان تجسم زور و سلطه محکوم می کنند، اما به هر حال نهاد حکومت در جوامع بشری را مفید می دانند. با این حال حکومت مورد نظر آنها باید مطلقاً داوطلبانه و فاقد هر گونه قدرت کاربرد زور و سلطه بر علیه شهروندان باشد. به نظر آنها افراد سرکش را می توان در معرض فشار افکار عمومی قرار داد و یا از جامعه اخراج کرد، ولی اعمال زور بیش از این مجاز نیست.

آنارشیستها اعتقاد دارند که انسان ذاتاً پاک و جامعه پذیر است، لیکن سلطه و استیلائی دولتی وی را فاسد و هنجارگریز می سازد. از نظر آنارشیستها دولت ها خود، با راه انداختن جنگ ها و استثمار افراد بدترین تبهکاری ها را مرتکب می شوند، لذا با از میان برداشتن دولت مبتنی بر زور و سلطه می توان جنایت را کاهش داد. آنارشیستها از لحاظ روش اجرائی به دو گروه تقسیم می شوند؛ بعضیها آرامش خواه و صلح طلب هستند یعنی کسانی که

مایند فعالیت خود را به صورت مقاومت بدون خشونت یا حتی مقاومت منفی به پیش ببرند و عده دیگری مایلند که به صورت خشونت آمیز به اهداف خویش دست یابند.

عده محدودی از آنارشیستها نیز از عملیات مستقیم مانند سوء قصد، ترور، آشوبگری، اعتصاب علیه دولت و یا نمایندگان آنها استفاده یا حمایت کرده اند. این شرایط خشونت آمیز از محرومیت بی حد اجتماعی یا اقتصادی، یاس از راههای مسالمت آمیز، تحریک و ترس از انتقام و تفرق از بیرحمی ساختار قدرت سیاسی متشکل نشأت می گیرد.

فاشیست

لغت «فاشیست» از کلمه «فاسیز» (Fascist) که کلمه ای لاتین است، گرفته شده است که نام نوارهای بسته شده بدور یک تیر است که در روم باستان نشان قدرت بوده است. پیروان دیکتاتور ایتالیایی، بنیتوموسولینی (۱۹۴۵ - ۱۸۸۳ م) خود را فاشیست می نامیدند. آنها مخالف دموکراسی و آزادی فردی بودند. لغت فاشیست هنوز هم برای توصیف ملی گرایان یا نژاد پرستان افراط گرا به کار برده می شود.

بسیاری از متفکرین سیاسی مسئول ایجاد اندیشه فاشیستی قلمداد شده اند. افلاطون، ماکیاولی، هابز، فیخته، روسو، هگل، کنت دوگوبینو، نیچه، سورل، پارتو و دیگران از جمله کسانی هستند که بنیادگذاری اندیشه فاشیسم به آنها نسبت داده شده است.

فاشیسم را می توان از دو دیدگاه بررسی کرد: یکی معنی محدود آن یعنی نوعی سندیکالیسم دولتی است. از این دیدگاه فاشیسم به عنوان یک مفهوم تاریخی، نوعی نظام حکومتی دیکتاتوری است که بین سالهای ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۳ در ایتالیا و به وسیله «موسولینی» رهبری شد. این نوع سندیکالیسم به معنی سازماندهی اقتصادی جامعه از بالا به وسیله دولت بود و در آن انحصارات خصوصی تحت حمایت دولت قرار داشت و نیروی کار شدیداً از نظر سیاسی کنترل می شد. از دیدگاه دوم، فاشیسم معنای گسترده تری دارد و شامل بنیادهای فلسفی و تاریخی جنبش فاشیسم و پیدایش جامعه و دولت توتالیتری می شود که بهترین نمونه آن آلمان هیتلری (۱۹۳۳ - ۴۵) و ایتالیای فاشیستی (۱۹۲۲ - ۴۵) بودند.

از نظر جامعه شناسی، فاشیسم در واکنش به بحران های اجتماعی عمیقی پدیدار می گردد و به خصوص ناشی از احساس ضعف و ناکامی طبقات ماقبل سرمایه داری است. از لحاظ پایگاه اجتماعی فاشیسم عمدتاً جنبش طبقه متوسط است که اغلب با حمایت بخشی از اشرافیت قدیمی و دهقانان بر علیه مدرنیسم و صنعت پیدا می شود. طبقات متوسط و خردشهری و دهقانان که در معرض گسترش سرمایه داری بزرگ قرار دارند، به این تحول واکنش نشان می دهند. در مقابل، رهبران فاشیسم هم غالباً به احساسات ضدسرمایه داری در میان اقشار متوسط می شوند.

فاشیسم دشمن اندیشه مستقل و جدا از عمل سیاسی است. از نظر فاشیسم وظیفه فرد نه اندیشه، بلکه وفاداری کلی و عملی به دولت است. بعلاوه فاشیسم معتقد به تداوم روح ملی است. ملت یا قوم موجودیتی تاریخی است که ریشه در بربریتی قهرمان گونه دارد. وظیفه فرد ادای سهم خود نسبت به روح قومی است. روح قومی تعیین کننده سرنوشت ملت است و علم نسبت به این روح تنها برای اقلیتی خاص ممکن است. رهبر فاشیستی از میان این اقلیت پیدا می شود و روح ملی را نمایندگی می کند. البته چنین تصویری از رهبر فاشیستی معمولاً در میان توده مردم رایج بود؛ در میان نزدیکان و اطرافیان رهبر غالباً منازعه قدرت و عدم اعتقاد به رهبران فراوان دیده می شد. همچنین رهبران فاشیستی البته

با یکدیگر اختلاف بسیار در شخصیت داشتند. بعضی مانند هیتر دستخوش احساسات غیرعادی و بعضی دیگر مثل موسولینی و ژنرال فرانکو معقول تر بودند. اریک فروم در کتاب «گریز از آزادی»، فاشیسم را نوعی بیماری اجتماعی می داند که در آن خوآزاری (مازوخیسم) و دیگرآزاری (سادیسم) در هم می آمیزند و در رهبران و پیروان هر دو جلوه گر می شوند.

رفقا، دوستان عزیزتارنمای وطندار ! لطفاً نظرات، پیشنهادات، انتقادات، مقاله ها، نوشته ها، مضامین و مطالب علمی و تحلیلی خود را جهت نشر به ادرس پوست الکترونیکس سایت بفرستید



admin@vatandar.at

مدیر مسوول : دیپلوم انجینر عمر محسن زاده

صاحب امتیاز : انجینرنجیب یوسفی

کلیه ی حقوق بر اساس قوانین کپی رایت محفوظ و متعلق به «وطندار» می باشد

وطندار